



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	بررسی فقهی نیابت در ادای زکات و سایر تکالیف: تحلیل و تبیین قواعد • بررسی آثار تکلیفی و قاعده نیابت • بررسی آثار وضعیه افعال و قاعده نیابت ➢ آثار وضعیه مترتبه بر افعال مباح ➢ آثار وضعیه مترتب بر فعل الزامی					
عنوان ۶	جمع بندی و نتیجه گیری نهایی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی فقهی نیابت در ادای زکات و سایر تکالیف: تحلیل و تبیین قواعد

در ادامه مباحث مربوط به مسأله یازدهم از کتاب «عروة الوثقی»، این پرسش مطرح است که آیا مقرض می تواند به نیابت از مقرض - و لزومی به تصریح نیابت هم نیست - زکات او را بپردازد؟ یا اینکه شخص ثالثی به شکل تبرعی، زکات فردی را که بر او واجب شده، ادا کند؟ در صورت پرداخت، آیا این عمل مجزی است و تکلیف زکات از گردن مدیون ساقط می شود، یا خیر؟

پس از طرح مباحث مقدماتی، اکنون به این نقطه می رسیم که مقتضای قاعده فقهی در این مسأله چیست؟ و چگونه می توان این قاعده را بر موضوع زکات و در سطحی کلی تر، بر تمامی تکالیف، احکام و آثار شرعی، تطبیق نمود؟ به بیان دیگر، مقتضای قاعده کلی در آثار شرعی، اعم از آثار تکلیفی و آثار وضعی، آیا جواز نیابت و جانشینی فاعل را ایجاب می کند یا آن را منع می کند؟

لازم به ذکر است که ما با دو نوع «بدلیت» (جانشینی) مواجه ایم: نخست، «بدلیت فعل عن فعل»، مانند: جانشینی تیمم به جای وضو، یا شقوق مختلف در یک واجب تخییری. اما در حال حاضر، محور بحث ما، قاعده حاکم بر «بدلیت فاعل از فاعل» است.

بر اساس بررسی های دقیق، می توان گفت که آثار شرعی به دو دسته کلی تقسیم می شوند: آثار تکلیفی و آثار وضعی. وقتی از «آثار شرعی» سخن می گوئیم، گاه منظورمان «آثار تکلیفی» است، مانند «إجزاء» (کفایت کردن عمل)، «عدم وجوب اعاده» (واجب نبودن تکرار عمل) و «عدم وجوب قضا» (واجب نبودن قضای عمل). اینها آثار تکلیفی هستند که بر فعل مترتب می شوند. برای مثال، اگر انجام واجبی بر عهده کسی باشد و آن را در زمان مقرر انجام ندهد، در مواردی که قضا واجب است، یا اگر در وقت خود انجام نشود و اعاده لازم باشد، با این آثار تکلیفی روبرو خواهد شد.

گاهی نیز «آثار شرعی» به صورت «آثار وضعی» ظاهر می شود؛ مانند: صحت و بطلان در معاملات. به عنوان نمونه، یک بیع ممکن است «فاسد» یا «صحیح» باشد. آثاری که بر صحت بیع مترتب می شوند، شامل نقل و انتقال مالکیت از یک طرف به طرف دیگر است. در مقابل، فساد معامله منجر به عدم نقل و انتقال می شود. مثال دیگر، در زمینه احیا و حیا، اثر حیانت، تملک است. همچنین در اتلاف، ضمان بدل - چه بدل مثلی، چه بدل قیمی - از آثار وضعی مترتب بر فعل است.

بنابراین، آثار شرعی یا تکلیفی هستند یا وضعی.

بررسی آثار تکلیفی و قاعده نیابت

اکنون باید بررسی کنیم که آیا در حوزه آثار تکلیفی، قاعده کلی، جواز نیابت فاعل از فاعل را در ترتب آثار تکلیفی بر فعل اقتضا می کند یا خیر؟

واجبات تکلیفی - یا به تعبیری دیگر، تکالیف واجب - بر دو نوع هستند: گاه دلیلی وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه این تکلیف واجب، با لحاظ «حیثیت صدور» آن واجب شده است؛ به این معنا که صدور فعل از شخص فاعل، مطلوب شارع است؛ مانند دستور: «أَقِمِ الصَّلَاةَ»^۱ یا این بیان که «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲. این دستور «أَقِمِ الصَّلَاةَ» یا سایر ادله وجوب نماز، اقتضا می کنند که نماز توسط خود شخص خوانده شود، نه اینکه فرد دیگری به جای او این عمل را انجام دهد؛ یعنی مطلوب و مورد غرض شارع، صدور فعل از فاعل است، نه صرف تحقق یافتن آن در خارج، صرف نظر از فاعل. به عبارت دیگر، صرف تحقق نماز در عالم خارج، متعلق تکلیف نیست؛ بلکه صدور نماز از این فاعل خاص، مورد نظر و متعلق تکلیف است؛ یعنی «حیث مصدری» یا «حیث صدوری» فعل، مشمول تکلیف قرار گرفته است. اگر «حیث صدوری» تحت تکلیف رفته باشد، در اینجا قاعده کلی، عدم جواز نیابت را ایجاب می کند. اگر از دلیل شرعی این مفهوم را استنباط کردیم که صدور الفعل عن الفاعل، مطلوب شارع است، نه صرف تحقق الفعل خارجاً من أي فاعل کان، در این صورت واضح است که اگر شخص دیگری این کار را انجام دهد، «لا یجزی» (کافی نیست) و تکلیف از عهده مخاطب ساقط نمی شود. در این حالت، نیابت جایز نیست و قاعده، منع از جواز نیابت را اقتضا می کند. پس در آثار تکلیفی شرعی که بر فعلی مترتب می شوند که متعلق وجوب و تکلیف است، و «حیث صدوری» آن فعل، مشمول تکلیف و غرض شارع قرار گرفته، مقتضای قاعده، عدم جواز نیابت است.

۱. سوره هود: ۱۱۴؛ سوره اسراء: ۷۸؛ و

۲. سوره عنکبوت: ۴۵.

اما در مقابل، اگر آثار تکلیفی بر فعلی بار شوند و دلیل وجوب آن فعل، دلالت کند بر اینکه این اثر تکلیفی بر خود فعل، بما هو فعل (به عنوان یک فعل خارجی) بار شده است، نه بر حیثیت صدورش از فاعل به صورت خاص، و از هر فاعلی که این فعل سر بزند، غرض مولی تحقق می یابد (به این معنا که «حیث اسم مصدری» تحت تکلیف قرار گرفته است)، در این صورت، نیابت جایز است. برای مثال، اگر در موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» چنین برداشتی حاصل شود که آیه شریفه: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۱ دلالت دارد بر اینکه آنچه مورد غرض شارع است، تحقق یافتن امر به معروف و نهی از منکر در خارج است؛ ولو اینکه این عمل از شخص بخصوصی صادر نشود؛ در این حالت، نیابت، جایز خواهد بود. اگر از این دلیل یا سایر ادله، این گونه استفاده شود که «حیث صدور» امر من الفاعل، مورد نظر شارع نیست؛ بلکه «حیث اسم مصدری» فعل، یعنی تحقق یافتن امر به معروف در خارج، متعلق غرض است، در اینجا بدلیت جایز است. در این حالت، اگر کسی بخواهد دیگری را امر به معروف کند، می تواند از شخص دیگری بخواهد که این کار را انجام دهد. خلاصه آنکه در این حالت، قاعده، جواز نیابت را اقتضا می کند. این حکم، در مورد عبادات نیز صادق است و تفاوتی بین عبادات و غیر عبادات وجود ندارد. برای مثال، اگر از دلیل شرعی این گونه استنباط شود که جهاد، عبادتی است که در آن، آنچه مطلوب مولاست، تحقق یافتن جهاد در خارج به میزان کفایت است، در این صورت، می توان به کسی پول، سلاح یا وسایل جنگی داد و از او خواست که از طرف شخص دهنده و به قصد قربت، این کار را انجام دهد. مقتضای قاعده در اینجا، جواز است؛ زیرا آنچه متعلق تکلیف است، تحقق الفعل فی الخارج است. اما برای آنکه ثواب این عمل به شخص برسد، نیازمند وجود یک نوع «انتساب» است. از این رو، اگر کسی به جهاد برود، اما هیچ ارتباطی با شخص دیگری نداشته باشد، ثوابی به آن شخص نمی رسد. بنابراین، برای انتساب فعل به شخص، او می تواند به دیگری بگوید «وکیل من باش» و در ازای این وکالت، به او پول هم بدهد، یا بگوید «نایب من باش» و در ازای نیابت، به او پول پرداخت کند.

به عنوان نمونه، در مسألة قضاء عن المیت، این ادعا مطرح می شود که آنچه در مورد نماز یا حج فوت شده میت مطلوب است، در صورتی است که میت مستطیع بوده و حج را انجام نداده باشد و نماز بر گردنش بوده، اما فوت شده است. در چنین حالتی، دیگر امکان صدور فعل از فاعل وجود ندارد؛ زیرا فاعل (میت) از دنیا رفته است. در این وضعیت، «حیث اسم مصدری» مورد نظر شارع است و نماز باید در خارج تحقق پیدا کند، منتهی با قید انتساب به میت. در اینجا نیابت درست است و نائب می تواند با قصد قربت، این فعل را انجام دهد و ثواب آن به میت برسد؛ زیرا این فعل، به میت منتسب است. اینها نمونه هایی از مواردی هستند که قاعده، جواز نیابت را اقتضا می کند. دلیل این امر آن است که می دانیم در این موارد، آنچه مطلوب شارع است، ذات الفعل است، البته با قید انتساب. از آنجا که طرف مقابل، میت است و صدور فعل از او ممکن نیست، قطعاً این مورد، خارج از حیطه تکلیف است. اما اگر فهمیدیم که اصل نماز، همچنان مطلوبیت دارد - حتی اگر فاعل آن، فوت کرده باشد - در این حالت، مشخص می شود که مطلوبیت برای میت، به حیث اسم مصدری است؛ زیرا دیگر امکان صدور از میت وجود ندارد.

به طور خلاصه، در مورد تکالیف، اگر دلیل نشان دهد که آنچه متعلق تکلیف است، «حیث صدوری» است، قاعده کلی، عدم جواز نیابت فاعل از فاعل را اقتضا می کند. اما اگر دلیل دلالت کند بر اینکه آنچه مطلوب شارع است، «حیث اسم مصدری» است و تحقق یافتن فعل در خارج، مورد نظر شارع است، قاعده کلی، جواز نیابت را ایجاب می کند. برای آنکه انتساب فعل به شخص تحقق یابد، باید نیت «عن المیت» صورت پذیرد.

پرسشگر: ...

معظم له: بحث ما در مورد واجب عینی است؛ یعنی واجبی که از ابتدا، مخاطب آن، شخص معینی نیست. بحث ما در مورد واجبات عینی است.

در مورد واجبات کفایی، از آنجا که می دانیم با واجب کفایی روبرو هستیم، خود این واجب کفایی بودن، ظهور در این دارد که مطلوب، «حیث اسم مصدری» است، نه «حیث مصدری». به این معنا که هر کسی این واجب را انجام دهد، از عهده دیگران ساقط می شود؛ یعنی متعلق وجوب، همان «حیث اسم مصدری» است. به همین دلیل، تمامی واجبات کفایی، تحت همین قسم وارد می شوند؛ یعنی قسمی که مطلوب شارع یا متعلق امر، «حیث اسم مصدری» است. لذا، اعمالی مانند تغسیل میت، تکفین میت، نماز میت و امثال آنها، همگی قاعده جواز نیابت را اقتضا می کنند. البته جواز نیابت به این معناست که اگر بخواهم این عمل از طرف من باشد، باید فعل، نوعی انتساب به من پیدا کند تا ثواب آن به من برسد.

این بود شرحی درباره آثار تکلیفی افعال. اکنون به سراغ آثار وضعی افعال می رویم.

بررسی آثار وضعیه افعال و قاعده نیابت

آیا آثار وضعیه افعال بر فعل بدل بار می شود یا خیر؟

آثار وضعیه را می توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

➤ آثار وضعیه مترتب بر مباحات؛

➤ آثار وضعیه شرعیه ای که بر الزامیات با لحاظ «حیثیت صدوری» مترتب می شوند؛

➤ آثار وضعیه مترتب بر الزامیاتی که با لحاظ «حیث اسم مصدری» متعلق الزام شده اند.

بنابراین، در حوزه آثار وضعیه، با سه نوع فعل مواجه هستیم. آثار وضعیه شرعی که بر افعال بار می شوند، به سه دسته تقسیم می شوند.

آثار وضعیه مترتبه بر افعال مباح

مانند معاملات بیع، اجاره، حیات و سایر معاملاتی که از جنس افعال مباح هستند. ظاهر امر این است که چون فعل مباح است، ترتب اثر بر فعل، ترتب اثر بر ذات فعل است. قاعده کلی اقتضا می کند که اثر، بر ذات فعل بار شود؛ زیرا به خود فعل، الزامی تعلق نگرفته است. در نتیجه، اثر، بر ذات الفعل بار می شود. البته اگر قرار باشد فعلی به فاعل خاصی منتسب شود، در این صورت به سبب انتساب نیاز داریم. سبب انتساب یا به صورت «مباشرت» است؛ مثلاً کسی خودش به طور مستقیم بیعی را انجام دهد یا احیایی را صورت دهد، که در این صورت، اثری که بر فعل بار می شود، خواه ناخواه به فاعل منتسب خواهد شد. یا به صورت «تسبیب» است. انتساب فعل یا باید بالمباشرة باشد یا بالتسبیب. برای مثال،

کسی را استخدام کند و بگوید «برو برای من احیا کن» یا «برو برای من حیات کن». گفتیم این کار اشکالی ندارد. بر خلاف نظر برخی فقها که این موارد را نیابت پذیر نمی دانند. ما معتقدیم این اعمال، نیابت پذیر هستند؛ زیرا آنچه اثر بر آن بار می شود، ذات الإحیا و ذات الحیاة است. منتها برای آنکه احیا، «احیای من» باشد، نیازمند این است که فعل، به من منتسب شود.

انتساب فعل به فاعل، به دو شکل صورت می گیرد: یکی انتساب «علی نحو المباشرة» است و دیگری انتساب «علی نحو التسبیب». مباشرت به این معناست که خودم معامله را انجام دهم. تسبیب به این معناست که کسی را از طرف خودم وکیل، نایب یا اجیر کنم و او از طرف من این کار را انجام دهد. بنابراین، در افعال مباحه - یعنی در آثار وضعیه مترتب بر افعال مباح - قاعده کلی، جواز نیابت است، منتها به شرط انتساب. این انتساب یا بالمباشرة حاصل می شود یا بالتسبیب. این در مورد آثار شرعیة وضعیة مترتب بر افعالی است که مباح هستند.

آثار وضعیه مترتب بر فعل الزامی

آثار وضعیه مترتب بر فعل الزامی، همان «صدور الفعل» است. «حیث صدوری» از فاعل، در تکلیف و ترتب آثار، لحاظ شده است. ما در مسأله زکات، به عنوان نمونه، به این موضوع معتقدیم؛ یعنی معتقدیم که از ادله استفاده می شود که آثار شرعیة وضعیة مترتب بر زکات، مقید به صدور زکات من الفاعل است، به قرینه آیه شریفه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»^۱ که این تطهیر و تزکیه را معلق بر «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» کرده است. این تعلیق ظهور دارد در اینکه باید خودشان زکات بدهند تا تطهیر و تزکیه برای آنها حاصل شود. این ظاهر آیه است. اگر بخواهیم بگوییم این حکم شامل می شود حتی اگر کسی دیگر از طرف من زکات را بدهد، این دیگر تکلف است و نیازمند دلیل است. بحث ما در مورد مقتضای قاعده است. ما می گوییم مقتضای قاعده در زکات، به لحاظ دلیلی که درباره زکات وارد شده، این است که مطلوب، این است که زکات را خود صاحب مال بدهد. بنابراین، آثار شرعیة وضعیة مترتب بر زکات که از جمله آثار وضعیه، فراغ ذمه است، مترتب بر زکاتی می شود که خود فرد بدهد، نه اینکه کسی دیگر به جای او بدهد. مقتضای قاعده این است که در مثل زکات یا هر واجبی که بدانیم آثار وضعیه ای که بر آن بار شده، به لحاظ صدور آن از فاعل است. حتی گفتیم شاید بتوان ادعا کرد عبارت: «آتُوا الزَّكَاةَ»^۲ نیز همین ظهور را دارد یا «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»^۳. این «آتی» - که البته در معنی «آتی» هم این نکته هست - به معنای این است که پشت سر هم و همیشه، بخشش به فقیر در آن لحاظ شده و احتیاج به تکرار دارد و با یک بار دادن به فقیر در طول عمر، «ایتاء» صدق نمی کند. در باب مفاعله این مطلب را گفتیم. در مضاربه نیز همین نکته را گفتیم و فرق بین باب مضاربه و باب تفاعل را بیان کردیم. بعضی ها این فرق را ملاحظه نمی کنند. در باب مضاربه، لازم نیست فعل طرفینی باشد، بلکه تکرار لازم است؛ یعنی کسی «ضرب فی الأرض» (در زمین سفر کند) و اگر یک بار جایی سفر کند و برگردد، نمی گویند «مضاربه» کرده است. «مضاربه» یعنی تاجری که از این شهر به آن شهر و از آن شهر به شهر دیگر سفر می کند و این «ضرب فی الأرض» او، همیشگی و مکرر است. به کسی «مقاتل» گفته می شود که

۱. سورة توبه: ۱۰۳.

۲. سورة بقره: ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ سورة نساء: ۷۷؛ و ...

۳. سورة بقره: ۱۷۷.

همیشه می‌جنگد. «مجاهد» هم همینطور است. بعضی‌ها مثلاً در قاعده «لا ضرر» این‌گونه گفته‌اند که «ضرار» یعنی ضرر طرفینی؛ اما این درست نیست. «مضاره» باب مفاعله است و به معنای اضرار طرفینی نیست؛ بلکه اضرار متکرر است. گفتیم گاهی به جای تکرار، شدت فعل، کار شدت کمی را انجام می‌دهد و اگر شدت کیفی هم وجود داشته باشد، باز هم باب «مفاعله» به کار می‌رود. گویی که کار تکرار شده است. بر خلاف «تفاعل». «تضاربا» یعنی این زد و آن هم زد و با همدیگر جنگیدند. «تکاتف»، «تعاضد»، «تقارب» و «تکافل» همگی به این معنا هستند که یکی انجام داد و دیگری هم انجام داد. خلاصه آنکه فعل طرفینی مربوط به باب «تفاعل» است. «ایتاء» باب «مفاعله» است و «مؤاتات». لذا این نکته‌ای است که در قرآن کریم وجود دارد؛ البته در بعضی از جاها می‌فرماید: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۱ «گفتند چه چیز شما را در آتش [دوزخ] درآورد؟ گفتند: از نمازگزاران نبودیم» و نمی‌گوید: «لَمْ نَكُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»؛ بلکه می‌گوید اصلاً نماز نمی‌خواندیم. «وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ»^۲ «و بینوایان را غذا نمی‌دادیم» و ما اصلاً اهل اطعام مساکین نبودیم. اما در تعریف متدینین و مؤمنین می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ...»^۳ و باز هم «آتَى الْمَالَ» است که باز به این معنی است. به هر حال، به اصل بحث برگردیم.

اگر اثر وضعی بر فعل الزامی بار شود ولی فعل الزامی، مطلوبیتش اسم مصدری باشد، گفتیم در اینجا آثار وضعیه بر آن بار می‌شود، ولو اینکه این فعل از دیگری صادر شود، منتها احتیاج به انتساب به فاعل اصلی دارد اما بالمباشرة أو بالتسبیب.

جمع بندی و نتیجه گیری نهایی

بنابراین، روشن شد که مقتضای قاعده در تمام فروع و شقوق مسأله چیست. مقتضای قاعده، عدم جواز بدلیت در بعضی از موارد و جواز بدلیت در بعضی موارد دیگر است. اگر فعلی مطلوبیتش، مطلوبیت علی نحو اسم مصدری بود، مقتضای قاعده، جواز بدلیت است، منتها اگر بخواهد اثری برای آن صاحب اصلی بار شود، باید انتساب به آن صاحب اصلی پیدا کند یا بالمباشرة یا بالتسبیب. اما اگر مطلوبیت و اثری که بر فعل بار می‌شود به لحاظ صدور از فاعل باشد، که در زکات این را گفتیم که دلیل اقتضا می‌کند که آنچه مطلوبیت دارد نه تنها اصل اینکه شکم فقیر پر بشود، نه، بلکه اینکه تو بدهی هم لحاظ شده است. لذا در بعضی از روایات داریم که مثلاً خوب است کسی که صدقه می‌دهد دستش بوسیده شود که معلوم می‌شود این «دادن و بخشیدن بالمباشرة» یک مطلوبی است. حتی در بعضی روایات هم داریم که خوب است که صدقه را خودت پرداخت کنی یا در صدقه مثلاً خوب است پول را به بچه بدهی تا او پرداخت کند. خود این صدور فعل از فاعل، منشا اثر است، اثر تطهیری و تزکیه‌ای دارد و لذا به نظر ما قاعده اقتضا می‌کند عدم جواز بدلیت را، عدم جواز اینکه کسی دیگر به جای کسی زکات بدهد. بله آنجا که دلیل داشته باشیم که در مثل مقرض دلیل داریم که مقرض

۱. سوره مدثر: ۴۲ و ۴۳.

۲. همان: ۴۴.

۳. سوره بقره: ۱۷۷.

می‌تواند زکات مقترض را بپردازد. به دلیل همان صحیحهُ منصور بن حازم^۱ که دال بر این است که مقرض می‌تواند به جای مقترض زکاتش را بدهد. اینجا نکته‌ای وجود دارد که زمانی که خود مقرض به جای مقترض زکات بدهد در حقیقت یک نوع احسان خاصی است. مثل اینکه شخص مقرض از حقی که بر گردن مقترض داشته، گذشته است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَدَى الْمُسْتَقْرِضِ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب الزكاة، ابواب من تجب عليه الزكاة، ب ۷، ح ۲].